

پسری که مثل سگ بزرگ شد

آنچه کودکان آسیب دیده دربارهٔ عشق، خشونت و سلامتی

به ما می آموزند

www.ketab.ir

بروس دی پری - مایا سالاویتس

ترجمه نیلوفر افشار - لاله مختاری کجوری



حکمت نژادان

Bruce D. Perry

پری، دی. بروس، ۱۹۵۵-م.

پسری که مثل سگ بزرگ شد، آنچه کودکان آسیب دیده درباره عشق، خشونت و سلامتی به ما می آموزند، بروس دی پری- مایا سالوینس؛ ترجمه نیلوفر افشار، لاله مختاری کجوری تهران: حکمت شادان، ۱۳۹۹.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۸۶۰۶-۵

عنوان اصلی: The boy who has raised as a dog: and other stories about the child, ۲۰۱۸، psychiatrists notebook ...

آنچه کودکان آسیب دیده درباره عشق، خشونت و سلامتی به ما می آموزند کودکان- روانشناسی- به زبان ساده

آسیب روانی در کودکان - نمونه پژوهی

Psychic trauma in children- case studies

افشار، نیلوفر، ۱۳۶۱ - مترجم

مختاری، لاله، ۱۳۵۹- مترجم

رده بندی کنگره: BF۷۲۱

رده بندی دیویی: ۱۵۵/۴

شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۱۳۴۱۲

• سایت اینترنتی: www.hekmatshadan.com

• پست الکترونیکی: h.sh.publication@gmail.com

• اینستاگرام: [hekmatshadan_publication](https://www.instagram.com/hekmatshadan_publication)



حکمت شادان

پسری که مثل سگ بزرگ شد، آنچه کودکان آسیب دیده درباره عشق، خشونت و سلامتی به ما می آموزند

نویسنده: بروس دی. پری- مایا سالوینس

مترجمان: نیلوفر افشار، لاله مختاری کجوری

ویراستار فنی: اشرف حکمتی- کارشناس ارشد روان شناسی عمومی

چاپ اول: ۱۴۰۰/ ۱۰۰۰ نسخه

ناظر چاپ: نرگس گلریز

لیتوگرافی و چاپ: ایده پردازان

ISBN: 978-622-968606-5

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۸۶۰۶-۵

حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر حکمت شادان است.

نشر حکمت شادان: تهران، خیابان دیباجی جنوبی، کوی برادران جوزی، کوچه آشیان، پلاک ۱۱، واحد ۸

تلفن: ۰۲۱-۲۲۵۵۹۸۹۱

فهرست مطالب

۹	 سپاسگزاری
۱۳	 مقدمه‌ای بر ویرایش سال ۲۰۱۷
۲۱	 مقدمه
۲۹	 فصل اول: دنیای تینا
۵۹	 فصل دوم: به نفع خود است
۹۱	 فصل سوم: پلکانی به سوی بهشت
۱۱۹	 فصل چهار: عطش لمس کردن
۱۴۱	 فصل پنجم: سردترین قلب
۱۷۳	 فصل ششم: پسری که مثل سنگ بزرگ شد
۲۱۱	 فصل هفتم: وحشت‌زدگی شیطانی
۲۴۳	 فصل هشتم: کلاغ سیاه
۲۷۳	 فصل نهم: مامان دروغ می‌گوید، مامان به من آسیب می‌زند، لطفاً با پلیس تماس بگیرید
۲۸۷	 فصل دهم: مهربانی کودکان
۳۰۹	 فصل یازدهم: اجتماعات شفابخش
۳۳۱	 فصل دوازدهم: یک تصویر، نه یک برچسب
۳۴۹	 ضمائم
۳۶۳	 تقاسیر فصول مربوط به ویرایش سال ۲۰۱۷
۴۱۱	 راهنمای مطالعه و یادداشت‌هایی برای سرپرستان
۴۲۳	 نظرات سرپرستان گروه در خصوص سؤالات مطرح شده
۴۴۷	 درباره نویسنده

مقدمه‌ای بر ویرایش سال ۲۰۱۷

غروب یکی از روزهای بهاری سال ۲۰۰۱، در فرودگاه پایول واقع در خیابان مینی پلیس نشسته بودم و به پیام‌های صوتی‌ام گوش می‌کردم. تمام روزم صرف حرف زدن شده بود. ابتدای روز و حین صرف صبحانه با رؤسا ملاقات کردم، بعد از آن یک جلسه آموزشی تمام‌وقت برای کارکنانی گذاشتم که در درمانگاه مشغول سر و کله زدن با بچه‌های دچار عارضه سوء رفتار بودند و در نهایت در جلسه‌ای با میزبانی همکاران دانشگاهی، شرکت کردم. پس از چهارده ساعت صحبت کردن، آخرین کاری که می‌خواستم انجام دهم این بود که به پیام‌های تلفنی‌ام پاسخ دهم. تصمیم گرفتم تنها به یکی از آنها پاسخ داده و بقیه را به بعد موکول کنم.

مایا سالاویتس که یک نویسنده و خبرنگار علمی است، مایل بود نظرم را درباره داستانی که می‌نوشت بداند. پیش‌تر با هم صحبت کرده بودیم. از او خوشم می‌آمد، بسیار کنجکاو و بالاستعداد بود، سؤالات فوق‌العاده جالبی مطرح می‌کرد و زمانی که مشغول نوشتن داستانی بود، تا جایی که شرایط کار کردن در روزنامه محبوبش اجازه می‌داد، هم به فرم و هم به محتوای گفتگو دقت می‌کرد. برخلاف بسیاری از روزنامه‌نگارانی که با آنها سروکار داشتم، همیشه مطبوعات مهم علمی را که به داستانش مربوط می‌شدند مطالعه می‌کرد و همواره برای کسب دانش بیشتر اشتیاق فراوانی داشت. اما متأسفانه زمانش محدود بود.

اصلاً یادم نمی‌آمد درباره چه چیزی صحبت کرده بودیم، اما در پایان تماس تلفنی‌مان گفت: «باید یک کتاب بنویسی.»

- درباره‌اش فکر کردم اما اصلاً وقت ندارم و به علاوه کمک هزینه‌های علمی فقط به

مقالات تحقیقی تعلق می‌گیرند. اما با این وجود دوست دارم که بنویسم و شاید هم روزی این کار را انجام دهم، اما در حال حاضر خیلی مشغله دارم.

- می‌تونم کمکت کنم، می‌تونیم این کتابو با هم بنویسیم.

و این شروع یک سری مکالماتی بود که منجر به همکاری مداوم و تألیف کتاب «پسری که مثل سگ بزرگ شد» گردید. وقتی شروع به نوشتن کردیم به هیچ وجه تصور نمی‌کردم رشته نوظهور آسیب‌شناسی تا بدین حد سریع تغییر کند. همچنین نمی‌دانستم چه تعدادی از مردم مشتاقند از تأثیرات آسیب‌های روحی بر ذهن و مغز آگاه شوند. علاوه بر این از میزان علاقه و توجه چشمگیری که قرار بود به‌زودی در حوزه اطلاع از آسیب‌های روانی ایجاد شود، خبر نداشتم. نمی‌دانستیم این کتاب به‌عنوان یکی از منابع درسی در کلاس‌های دوره کارشناسی و پس از آن در رشته‌های جامعه‌شناسی، عصب‌شناسی، روان‌شناسی، جرم‌شناسی و بسیاری از رشته‌های علمی دیگر استفاده خواهد شد.

امیدوار بودیم کتاب اثری باری باشد، اما اصلاً انتظار دریافت حجم بسیار زیادی پاسخ و بازخورد از جانب مخاطبینی که فارغ از شرایط سنی شان متحمل انواع آسیب‌های روانی و غفلت شده بودند را نداشتیم. والدین، معلمان، مددکاران اجتماعی، افسران پلیس، نیروهای نظامی، کارمندان امور خیریه مربوط به کودکان، افراد عالی‌رتبه‌ای که در زمینه عدالت نوجوانان کار می‌کنند، قضات، مربیان، روان‌پزشکان، پرستاران، روان‌شناسان، پزشکان متخصص اطفال و تقریباً هر شخص دیگری که در زندگی و کارش گونه‌ای از انواع آسیب‌های روانی و یا سوءرفتار را تجربه کرده بود، با ما تماس گرفته و اذعان داشتند که از مفاهیم نقل شده در کتاب ما در حیطه‌های شغلی‌شان استفاده کرده‌اند.

در گذشته، تنها گروه معدودی از محققان و متخصصان بالینی از میزان اهمیت رشد آسیب‌های روانی و تجربیات مخرب کودکی (که امروزه به‌صورت ای‌سی‌ایز^۱ شناخته می‌شود) در سلامت و بهداشت ذهن و روان و حتی سلامت جامعه آگاهی داشتند، اما در ده سال اخیر میزان این آگاهی - تقریباً به‌صورت ناگهانی - در مجامع عمومی و غیرحرفه‌ای گسترش بسیار زیادی یافته است. نظام‌های آموزشی دولتی و خصوصی، امور

خیریه مربوط به کودکان، جوامع رسیدگی به سلامت ذهنی، دیوان عدالت نوجوانان و مراکز دیگر، از ابتکارهایی از قبیل «اطلاع و آگاهی از آسیب روانی»، «تمرکز روی آسیب روانی» و «اطلاع از ای سی ای» استفاده می کنند. کتاب پسری که مثل سگ بزرگ شد، مقدمه ای مفید و کاربردی برای بسیاری از مفاهیم، اصول و عوامل تجربی در روش و رویکرد «اطلاع از آسیب روانی» به شمار می رود.

وقتی کارم را شروع کردم، دقیقاً نمی دانستم مشغول انجام چه کاری هستم. برخلاف مایا من پیش از این هرگز کتابی تألیف نکرده بودم. ما بحث های متعددی در این باره داشتیم که چگونه به یک جمع بندی مناسب برسیم. تصمیم گرفتیم از یکسری روایات و داستان های بالینی استفاده کنیم که عمدتاً درباره بیماری های روانی باشند که تجربیاتشان مفاهیم کلیدی و مهمی را خصوص مغز، رشد و یا آسیب روانی شرح دهند. به دنبال این بودیم که میان داستان های فردی مفصل از یک سو و آموزش های علمی از سوی دیگر تعادل برقرار کنیم.

قصد ما این بود که ذهن مخاطب کتاب را کمی با موضوع درگیر کنیم اما نه تا حدی که گرفتار پیچیدگی های مغز و یا شدت احساسات مربوط به گذشته های دردناک کودکان شوند. این مسیر، مسیر مطلوبی بود. اما زمانی که کار به اتهام رسید متوجه شدیم ظاهراً این پیچیدگی ها و یا شدت ها بیش از حد بوده است. پس لطفاً به خاطر داشته باشید، اگر برای اولین بار است که این کتاب را مطالعه کرده و حداقل یک بار سابقه تجربه کردن پدیده ای آسیب زا را دارید، با موارد مضطرب کننده بسیاری در این کتاب روبه رو خواهید شد، لذا از شما می خواهیم برای برقراری توازن مطلوب در وجود خودتان تلاش کنید.

با این حال در اغلب موارد این تعادل برقرار می شود. اما چنانچه خواننده ای درگیر این اضطراب ها شد، می تواند موقتاً مطالعه کتاب را رها کرده و در آینده مجدداً به آن رجوع کند. سعی کردیم در این کتاب ریتم مشخصی را چه در ساختار و چه در نثر دنبال کنیم. مایلیم بیان کنیم نگارش متن عمدتاً به گونه ای پراحساس صورت گرفته که بدیهی است باعث ایجاد استرس در خواننده خواهد شد، همچنین نوعی تازگی و نوظهوری در روایت متن ایجاد کردیم که این هم به خودی خود عاملی مضطرب کننده خواهد بود. علاوه بر این داستان ها به جهت یادگیری و فهم مطلوب تر با سرعت مناسبی نقل می شوند و به عمد برای

فعال‌سازی استرس از یک الگوی- ساختار ارتجاعی- بهره بردیم که شامل ایجاد استرس پیش‌بینی‌پذیر، قابل کنترل و مناسب برای خواننده است. البته در زمان نگارش کتاب به میزان فعلی با این مفاهیم آشنا نبودیم.

هردوی ما به تأثیر و قدرت لحن روایت قصه اذعان داشتیم و ارزش آنها را کاملاً می‌دانستیم اما با احساس جلورفتیم و فکر می‌کنم تعادلی که در نهایت ایجاد شد، اساساً مطلوب بود. در بخش‌هایی که به ویرایش جدید کتاب اضافه کردیم، تأثیر غیرقابل انکار لحن و آهنگ روایات، اندازه مناسب آن و فاصله‌گذاری مابین تجربیات در ایجاد ساختار ارتجاعی، بیش از پیش به چشم آمدند.

در ده سال اخیر میزان فهم و درک ما از این مفاهیم رشد شایانی داشته است زیرا غریب به اتفاق این مفاهیم در یادگیری، درمان و مراقبت از هر فرایند ارادی دیگری که به تغییرات مغزی مربوط می‌شود، کاربرد دارند. احتمالاً در آینده به درک بیشتری هم خواهیم رسید. دومین گزینه مهم و اساسی در این کتاب ترتیب شرح مختصر بالینی است. تصور می‌کردیم ارائه این موارد به ترتیب کلیه جاذبه اهمیت خواهد بود تا از این طریق رشد و توسعه این رشته و حتی پیشرفت شخصی خود به عنوان یک محقق و متخصص بالینی مطلوب‌تر نشان داده شود. پیشرفت کلی که در رشته عصب‌شناسی داشتم، به موازات تجربیات آموزشی‌ام در عصب‌شناسی، پزشکی و روان‌پزشکی کودک و بزرگسال محقق شد. در حالی که تمرکز زیادی روی پیشرفت داشتم می‌دانستم این موضوع اهمیت فراوانی دارد که بدانم چگونه این شخص پای به این مسیر گذاشته است؟ زمینه ایجاد این مشکل چیست؟ اصلاً این ایده از کجا آمده است؟ همیشه آگاهی از اتفاقاتی که در گذشته رخ داده‌اند، درک شرایط حاضر را برایم آسان‌تر می‌کرد.

در زمان نگارش کتاب حاضر، خلاصه‌ای از مفاهیم کلیدی در اختیار داشتم که به نظرم در شناخت آسیب‌های روانی و کودکانی که مورد بدرفتاری قرار گرفته‌اند، بسیار مهم بودند همچنین زنجیره و توالی خاصی را دنبال می‌کردم که بر اساس آن در ابتدا این ایده‌ها و تئوری‌ها را در طول دوره پیشرفت حرفه‌ای‌ام می‌آموختم. مطابق با این ساختار و ایده کلی که در ذهن داشتیم، کارمان را شروع کردیم.